



پایان ظلم بر آخرین شاهد معصوم سرهای برنیزه‌ها

امام باقر(ع) بارها باطل بودن کار هیئت حاکمه و زمامداران وقت را اعلام می داشت و لزوم روی کار آمدن جانشینان راستین را گوشزد ...

امام باقر(ع) بارها باطل بودن کار هیئت حاکمه و زمامداران وقت را اعلام می داشت و لزوم روی کار آمدن جانشینان راستین را گوشزد می کرد و می فرمود: ای محمد بن مسلم، هر کس از این امت اسلامی، بدون امامی آشکار و عدالت پیشه و منصوب شده از سوی خداوند به سر برد، [12] گمراه می شود و در مسیر تردید قرار می گیرد و اگر در این حال، مرگش فرا رسد، در حال کفر و دورویی مرده است.

پنجمین امام شیعیان آخرین شاهد معصوم سرهای برنیزه‌ها بود. امام محمد باقر (ع) فرزند امام سجاد (ع) در بیابان‌های کربلا، طفلی چهار ساله بود که خیمه‌های سوخته و کاروان اسرا را به چشم دید و دوران حیات مبارکش مصادف با اوج مظلومیت شیعه بود.

حضرت سجاد (ع) و فرزند ارجمندش امام محمد باقر (ع) پس از واقعه جانگداز کربلا و ستمهای بیسابقه آل ابوسفیان، که مردم به حقانیت اهل بیت عصمت (ع) توجه کردند، در اصلاح عقاید مردم به ویژه در مسأله امامت و رهبری که تنها شایسته امام معصوم است، سعی بلیغ کردند و معارف حقه اسلامی را - در جهات مختلف - به مردم تعلیم دادند

آنچه ایشان به پرورشش پرداخت در زمان امام ششم، مکتب جعفری را شکل داد و نشر فقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرمی آن امام، حضرت امام جعفر صادق (ع) دانشگاهی با چهار هزار شاگرد پایه گذاری نمود و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد تا ریشه های اعتقادی شیعه برای اعصار در این دوران مستحکم شود.

امام باقر(ع) در ماه محرم سال 95 هجری، عهده دار مقام امامت شد و این مصادف بود با حکمرانی آل مروان. آنان مسلمانان را مجبور می کردند که آنان را جانشین رسول خدا بشمارند و افرادی را که منتهای رذالت و فرومایگی در پلید ترین منکرات غوطه می خوردند، خلیفه الهی بنامند. امام باقر(ع) از چنین وضع آشفته ای رنج می برد.

منهال می گوید: در محضر امام بودم. مردی وارد شد. پس از سلام، فرد تازه وارد پرسید: حالتان چطور است؟ امام فرمود: آیا به راستی دریافته اید که بر ما چه می گذرد؟ مثل ما در میان امت، مانند بنی اسرائیل است که طاعی زمانشان، پسران آنها را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت. این والیان و حاکمان نیز فرزندان ما را به قتل می رسانند و زنانمان را باقی می گذارند. اگر به راستی این منطق درست باشد که عرب و قریش به دلیل اینکه رسول اکرم(ص) از میان آنان برخاسته است، بر دیگران فضیلت دارند، پس باید ما خاندان نبوت و اهل بیت رسالت بر همه مردم شرافت داشته باشیم و هیچ کس به پایه ما نرسد. چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت: سوگند به خداوند، شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش جامه ای از بلا و ناگواری بیوشان. والله رنج ها شتابان تر از سیل دره ها به سوی ما و شیعیان ما پیش می تازد. نخست مشکلات به ما می رسد و سپس به شما. [1]

این بیان نگرانی بسیار امام را از تنگناهای سیاسی آن عصر می رساند.

در جای دیگر امام باقر(ع) فرموده اند: مدام ما اهل بیت مورد ستم قرار می گیریم، ما را دور و محروم می کنند، بر خون خویش و دوستانمان ایمن نیستیم. دروغ گویان و منکران به سبب کذب و انکارشان، جایگاهی یافته اند که بدان وسیله به دوستان خود تقرب می جویند، قاضیان و کارگزاران بد در هر شهری به ایشان خبر مجعول می دهند [2] و

امام در برابر این تیرگی ها، خاموش ننشست و علیه حاکمان ستمگر جبهه گیری کرد و فرمود: کسی که به جانب فرمانروای ستم پیشه ای حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان دهد و از عواقب ستم بترساند و موعظه کند، پاداش او همانند ثواب جن و انس و کار او برابر با عمل آنان است. [3] در نکوهش جفاکاران و حامیانشان فرمود: همانا ستمکاران و پیروانشان از دین الهی کناره گیری کرده اند. [4]

چنان که می بینیم، از دیدگاه آن حضرت، هیچ حاکم جور پیشه ای نمی تواند مدعی دین داری باشد و به بهانه خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد و مردم هم باید فریب ادعاهای دروغین چنین حاکمانی را نخورند و گمان نکنند مخالفت با آنان، طغیان علیه دین است. از این رو، امام پیروان خود را از تقرب به سلاطین جور منع می کرد و می فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی اگر این خدمت به اندازه یک مرتبه فرو بردن قلم در مرکب باشد، به دین آسیب وارد می شود. [5]

امام وقتی مشاهده می کرد فرمانروایان از کج روی دست بر نمی دارند، به صراحت انحرافات آنان را بر می شمرد. او در نامه ای به یکی از آنان نوشت: از جمله کارهای نادرست این است که جهاد در جامعه اسلامی ضایع شده و ارزش خود را از دست داده است. در پرتو جهاد است که دین در میان جوامع دیگر طلوع کند و دشمنان در هم کوبیده می شوند. در پرتو همین ارزش، خداوند جان و مال مؤمنان را خریده و ایشان را به بهشت نوید داده است. خداوند با مؤمنان شرط کرده است که در جهاد، حدود و قوانین الهی مراعات شود. جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت بنده ای به پیروی از بنده ای همانند او وادارند. هر گاه کافران در قلمرو حاکمیت اسلامی، جزیه را قبول کردند، نباید به آنان ستم شود و نیز روا نیست پیمانی که با آنان بسته اند، نقض گردد. مالیاتی که بر ایشان تعیین می شود، باید فروتر از توانشان باشد. اموال و غنایمی که در پرتو جهاد و گشایش سرزمین های دیگر به دست می آید، از آن همه مسلمانان است، نه گروهی خاص. در برخورد با اسیران باید به سیره پیامبر و قانون الهی عمل کرد.

امام در ادامه تأکید می فرمایند که در فتوحات و جهاد اسلامی، سوگمندان رهنمود های دینی مورد توجه قرار نمی گیرد و به افرادی تکلیف می کنند که امکان جهاد برایشان فراهم نیست و خداوند عذرشان را پذیرفته است و همان افراد توانمند نیز تحت تکالیف سخت، طاقت فرسا و ناگوار قرار می گیرند. در گذشته وقتی مردم مصر با دشمنان خود و یا سرکشان هم جوار می جنگیدند، در اعزام نیروها برای نبرد، میان آنان به عدالت رفتار می شد. افسوس که امروزه همه آن ارزش ها از میان رفته است و مردم در دو گروه خلاصه شده اند: عده ای که موظف به جهادند و به جای آنکه مال و جان خویش را با خدا معامله کنند، در این راه اجیر دیگران شده اند و برای رفتن به جهاد مزد می گیرند! و گروهی دیگر که افرادی ناتوان هستند، ولی وادار می شوند تا کسانی را اجیر کرده، به جایشان به جهاد بفرستند. حج از میان رفته و مردم بینوا شده اند. کسی که این کژی ها را پدید آورده، به راستی منحرف ترین افراد است.[6]

عمر بن عبدالعزیز در میان خلفای معاصر امام باقر(ع) اگر چه حق امامت معصومان را غصب کرده بود، ولی رفتارش با دیگر غاصبان متفاوت بود. این وضع زمینه را مساعد کرد تا حضرت برخی مسائل را به او تذکر و هشدار دهد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به مدینه سفر کرده بود به او خبر دادند محمد بن علی (امام باقر(ع)) آمده است تا او را ملاقات کند. او هم پذیرفت و امام به مجلس او وارد شد. امام رو به وی کرد و فرمود: ای عمر، دنیا همچون بازاری است که عده ای با منفعت از آن بیرون می آیند و گروهی با خسران آن را ترک می کنند. عده ای که اکنون دنیا را ترک گفته اند، مغرور این سرای فانی شدند تا مرگ بر آنان سایه افکند و با دنیا در حالی وداع کردند که ملامت می شدند. اکنون سزاوار است که ما در رفتار گذشتگان بیندیشیم و کارهایی را که آنان انجام داده اند و ما آنها را مایه گرفتاری می دانیم، از برنامه خویش حذف کنیم.[7]

در سفارش های دیگری، امام به وی تأکید فرمود: ای عمر! تقوای الهی داشته باش، درها را بر روی مردم گشوده دار، حجاب ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس گیرند، ستم دیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبان آنان بازگردان. نصایح امام چنان وی را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده اهل بیت یعنی فدک را به ایشان بازگرداند و همان جا فرمان پس دادن فدک را صادر کرد.[8]

از طرف طاغوت وقت، فرماندار جدیدی برای مدینه تعیین شد و مردم برای عرض تبریک به جانب محل استقرار او می رفتند. محمد بن مسلم می گوید: ما جمعی از شیعیان در جوار خانه امام در مدینه بودیم. امام از برخی حاضران پرسید: آیا در شهر اتفاق تازه ای رخ داده است؟ عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم می روند تا ورود او و انتصابش به این مقام را شادباش گویند. امام فرمود: همانا آدمی برای تبریک به خاطر امری حرکت می کند، (غافل از آنکه) همان شخص خود را به در خانه ای می رساند که درهای خانه های آتش دوزخ است(کنایه از اینکه خانه حاکم مدینه، دری از درهای آتش جهنم است).[9]

امام در وصیت نامه خود نیز مبارزه ای سیاسی با جفاکاران را در پیش گرفت. امام صادق(ع) فرمود: پدرم وصیت کرد: بخشی از اموال را وقف کن تا ده سال در سرزمین منا در مکه و موسم حج برایم عزاداری و برای مظلومیت من زاری کنند.[10] این وصیت برای آن است که اجتماع بزرگ اسلامی در آن مکان مقدس با رهبر راستین، آشنا و ارشاد شوند و از دیگران بریده، به حق بپیوندند. هدف دیگر امام این بود که مردم مسلمانی که از همه نقاط قلمرو اسلامی در آنجا گرد هم می آمدند، به مظلومیت ائمه پی ببرند.[11]

امام باقر(ع) بارها باطل بودن کار هیئت حاکمه و زمامداران وقت را اعلام می داشت و لزوم روی کار آمدن جانشینان راستین را گوشزد می کرد و می فرمود: ای محمد بن مسلم، هر کس از این امت اسلامی، بدون امامی آشکار و عدالت پیشه و منصوب شده از سوی خداوند به سر برد،[12] گمراه می شود و در مسیر تردید قرار می گیرد و اگر در این حال، مرگش فرا رسد، در حال کفر و دورویی مرده است.

امام در برابر هشام بن عبدالملک موضوع رهبری واقعی را به طور جامع و کامل مطرح ساخت و چنین به وی فهمانید که او و دستگاهش بر باطل است و باید منصب خلافت را ترک کند و نحوه رهبری و اداره جامعه اسلامی و قلمرو مسلمین دگرگون شود. این گفتگو در درون دربار اموی و مروانی صورت گرفت و عده ای از فرماندهان ارتش، روسای قبایل، والیان، قضات و فقها به عنوان

مدافعان خلیفه غاصب در آنجا حضور داشتند. هاشم در آن لحظات، اگر چه خشنماک و عصبانی بود، ولی جرئت نداشت به جلادان خون آشام خود دستور دهد امام را به شهادت برسانند؛ زیرا اگر چنین می شد، مسلمانان به قیام هایی که در حال شکل گرفتن بود، می پیوستند و در نتیجه خود، زمینه های سقوط خویش را فراهم می کرد.[13]

از سوی دیگر، نمی توانست منکر نفوذ معنوی و اجتماعی امام شوند. کسانی بودند که شهر ها و مسیر های طولانی را پشت سر می نهادند تا به محضر امام برسند و علاقه مندی خویش را به ساحت حضرت ابراز دارند. رهبری حضرت فراتر از تقسیمات سیاسی امویان و مروانیان و نیز ماورای مرزبندی های قبیله ای و قومی بود. میان دو قبیله مضر و حمیر نزاع شدیدی وجود داشت و همواره جنگ و خونریزی بین آنان شعله ور بود، اما هر دو از یاران امام بودند و دو شاعر بزرگ شیعه از هر دو سوی یعنی فرزاد تمیمی مغیری و کمیت اسدی حمیری در دوستی امام و اشتیاق به اهل بیت اتفاق داشتند.[14]

حضور مؤثر امام در متن اجتماع و مجامع علمی و فرهنگی نیز در روشن گردیدن حقایق و افشای نا راستی ها دخالت داشت. در مسجد مدینه مردمانی از نقاط دور به محضر امام می رسیدند و نیاز های فکری، فرهنگی و اجتماعی را مطرح می کردند و امام هم رسیدگی می فرمود. اتفاق به محتاجان و تکریم فقیران، سخاوت و مروت در حق دوستان و پیروان، شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی، صمیمیت و محبت در حق اصحاب و آشنایان و خویشاوندان، خصال بود که نفوذ اجتماعی امام را ریشه دار می ساخت و این حضور مؤثر، برای دستگاه ستم نگران کننده بود.[15]

فتوحات اسلامی در شرق و غرب

در نخستین سال های امامت حضرت باقر(ع) قلمرو حکومت اسلامی از جانب شرق توسعه یافت. محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل برای فتح سند و هند، به سوی این نواحی رفت. ابوالاسود جهم بن زحر جعفری فرماندهی مقدمه سپاهش را عهده دار بود. وی که در فارس اقامت داشت، از آنجا به مکران رفت و چندی در آنجا ماند و برخی شهر های مسیر را فتح کرد؛ تا آنکه نبرد سختی بین او و سپاهیان هند در گرفت. داهر، فرمانده قوای مزبور، در برابرش مقاومت کرد و با کشته شدن وی، محمد بن قاسم بر نواحی گوناگون سند استیلا یافت. موفقیت شایان توجه وی توانست راه را برای تسلط مسلمین بر بخش بزرگی از هند بگشاید.

این فتح در واقع طلیعه حکومت مسلمانان در شبه قاره هند بود. ناگفته نماند که همراه با این بخش مهم از آسیا، نقاط هم جوار دیگر مانند کابل، کاشمر، طوس و مناطق مختلف دیگر هم به قلمرو پهنآور اسلامی پیوستند. با مرگ ولید بن عبدالملک و روی کار آمدن سلیمان، فاتح هند به جای آنکه مورد تشویق قرار گیرد، دستگیر شد و به فرمان این خلیفه ستم پیشه، در غل و زنجیر قرار گرفت. اهل هند بر این وضع ناهنجار که برای سلحشوری مسلمان پدید آمد، گریستند. والی ماوراء النهر نیز تحت فشار قرار گرفت و عزل شد.[16]

گفته می شود علاقه مندی وی به خاندان عترت سبب این رفتار شده بود.

ارادت مردمان سند به اهل بیت قابل توجه است. مادر زید شهید(برادر امام باقر(ع)) از سند بود، اما با روی کار آمدن حجاج بن یوسف ثقفی، شیعه در این سامان مجالی برای ترویج عقاید خود نداشت. با زندانی شدن محمد بن قاسم در واسط و در گذشت او، برخی شیعیان که تحت آزار و اذیت امویان بودند، در مناطق دور از خلافت وقت پناهگاهی برای خود تدارک دیدند. سند، غور، خراسان و ماوراء النهر به مراکز قیام های شیعی تبدیل گردید.[17]

گروهی از پیروان علی بن عبدالله حسنی که 72 نفر بودند، از خراسان به مدینه آمدند تا امام واقعی را مشخص کنند. آنان به حضور امام باقر(ع) رفتند و حقایق را مشاهده کردند و متقاعد شدند و به مقام امامت آن حضرت اعتراف کردند و هدایایی به پیشگاه آن حضرت تقدیم داشتند.[18]

هم زمان با فتوحات شرقی، حادثه مهمی در غرب قلمرو اسلامی اتفاق افتاد که جهان را متحیر ساخت؛ زیرا در سال 92 هجری و زمانی که افریقا به دست موسی بن نفیر اخمی اداره می شد، طارق بن زیاد از لایق ترین سرکردگان موسی، با سپاهی مرکب از هفتاد هزار نفر رزمنده، در محلی که اکنون به نام او معروف است یعنی جبل الطارق، پیاده شد و از آنجا اول در شهر الجزیره الخضراء فرود آمد و نماز صبح را در آنجا خواند که بعدها در این مکان مسجدی ساخته شد. نیروهای مستقر در اسپانیا که به گوت ها مشهور بودند، خیلی کوشید تا راه را به سپاهیان اسلام بسته، مانع پیشرفت آنها شوند، ولی بر اثر وارد شدن ضربات شدید، از یکدیگر پاشیده شدند و ثبات و پایداری آنان با حملات پی در پی طارق و نیروهایش از بین رفت و جمعیت گوت ها از هم متلاشی شد و پادشاه آنها در هنگام فرار، خود را در آب رودخانه غرق کرد. بدین گونه، منطقه جنوب غربی اروپا که اکنون شبه جزیره ایبری نام دارد و دو کشور اسپانیا و پرتغال را شامل می شود، به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. این فتح علاوه بر نتایج معنوی و اخلاقی، برکات زیادی در برداشت؛ از جمله آنکه دشمنان مسلمانان را در رعب و هراس قرار داد.[19]

سلیمان بن عبدالملک به جای آنکه از بانیان چنین فتحی قدردانی کند، با موسی بن نفیر که آن زمان والی اندلس گردیده بود، به دشمنی برخاست و برای از میان بردن وی، برحسب انگیزه های هوس آلود نقشه می کشید.[20] از کتب تاریخ بر می آید که موسی

بن نفیر و طارق بن زیاد طرفدار اهل بیت: بودند و به همین دلیل سلیمان، خلیفه مروانی، بر موسی خشم گرفت و دستور مصادره اموال و کشتن فرزندش را داد. اگر چه امام باقر(ع) از بابت این فتوحات اظهار خشنودی می کرد، اما بر شیوه فتح و کشورگشایی که مغایر با موازین قرآنی و مخالف سیره پیامبر بود، انتقاد داشت و انتقاد خود را به آگاهی زمامدار وقت می رساند.

تقویت امنیت و حفظ همبستگی و اقتدار مسلمانان

با وجود آنکه امام، حاکمان وقت را غاصبان حکومت می دانست و شیوه ها و برنامه های او مورد تأیید حضرت نبود، اما برای حفظ یکپارچگی، اتحاد و انسجام مسلمانان، آن حضرت از هیچ گونه تلاشی فروگذار نمی کرد. جامعه عصر امام اگر چه از رهبری سیاسی اهل بیت: محروم بود، اما چون به توحید، قرآن کریم، رسالت نبی اکرم و فروغ دین و مسائل اعتقادی زیر بنایی تا حدودی التزام داشت، ملتی مسلمان تلقی می شد و امام می کوشید تا آنان را از هجوم کفار و مخالفان و نیز تفرقه دور نگاه دارد.

امام باقر(ع) وقتی ارزش های اصلی جامعه را در معرض تزلزل می دید و نیز مرزهای قلمرو اسلامی را آماج یورشهای بیگانگان و هجوم رومیان مشاهده می کرد، پیروان خود را از پرداختن به موضوعات تفرقه برانگیز نهی می کرد تا اتحاد جامعه در برابر اجانب و کفار محفوظ بماند و بتواند حملات دشمنان را دفع کند.

حتی وقتی حضرت احساس می کرد که جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته است، به پیروان خود اجازه می داد که مسلمانان را یاری دهند تا دشمنان را در هم بکوبند و در مواردی خود حضرت، حکام وقت را برای حفظ اقتدار قلمرو مسلمین راهنمایی می کرد.

هند سراج در سرزمین شام که ناحیه مخالف ولایت اهل بیت شناخته می شد، اسلحه می فروخت. وی پس از پذیرش ولایت امامان درباره ادامه این تجارت و حمل سلاح به شام، از امام باقر(ع) کسب تکلیف کرد. امام در جواب وی فرمود: سلاح های خود را به جانب شام ببر و در آن ناحیه در معرض فروش قرار ده؛ زیرا خداوند به وسیله اهالی این سامان، دشمنان ما و ایشان (رومیان) را دفع می کند. البته هر گاه میان ما و شامیان نبردی پیش آید، در چنین شرایطی نه باید به آنان سلاح رسانید و نه یاری شان داد.[21]

یکی از مروانیان روزی سکه هایی را دید که بر آنها عبارتی رومی نقش بسته بود. این پول ها در مصر که غالباً مسیحی بودند، رواج داشت. وی دستور داد نوشته های روی سکه ها ترجمه شود و چون از مضمون آنها آگاهی یافت، ناراحت شد و گفت: این مطالب برای مسلمانان نارواست. از این رو، به کارگزار مصر نوشت که نقش های مزبور را باطل سازد و به تولید کنندگان این پول ها فرمان دهد تا سوره ای از قرآن را بر آن حک کنند.

او چنین کرد و چون سکه های جدید با نقوش اسلامی به سرزمین روم رسید و پادشاه آنان از مضمون آنها با خبر شد، زمامدار مروانی را ملامت و مذمت کرد و از وی خواست آنها را به وضع قبلی بازگرداند و تهدید کرد اگر این وضع عوض نشود، بر درهم و دینار هایی که ضرب می شود، دشنام و ناسزا به رهبران مسلمانان نقش می بندد. خلیفه که در تنگنا قرار گرفته بود، با وجود مشورت با اطرافیان و مشاوران به نتیجه ای دست نیافت و برای بیرون آمدن از این بحران، نامه ای به کارگزار مدینه نوشت و از او خواست امام باقر(ع) را با احترام و ارج فراوان به سوی شام روانه سازد. امام با عزت و ویژه ای به محل استقرار خلیفه یعنی شام رفت و پس از مراسم استقبال و خوشامد گویی، ماجرای مزبور مطرح شد.

امام فرمود: این موضوع نگرانی ندارد. هم اکنون کسی را فرابخوان تا درهم و دینارها را برایت ضرب کند و بر یک طرفش نقش توحید و بر طرف دیگر #171 محمد رسول الله ﷺ را نقش بزن و در حاشیه آن، نام شهری را که سکه در آن ضرب شده و نیز سال آن را قید کن، آن گاه برای آنکه امکان تقلب در درهم و دینار از بین برود، نحوه ساخت سکه های اسلامی را توضیح داد و سپس به خلیفه گفت: چون چنین کردی، فرمان به وجوب معامله با آنها صادر و مخالفین آن را مجازات کن. بدین ترتیب راه را بر پادشاه روم می بندی.

در نقل دیگر آمده است: به دنبال درگیری های سخت میان حاکمان رومی و اسلامی، پادشاه روم، فرمانروای مسلمانان را تهدید کرد که در صورت عدم واگذاری بخشی از قلمرو مسلمانان، جریان پول را در نواحی تحت قلمرو مسلمانان قطع می کنم. خلیفه مروانی از این تهدید ترسید و چون با رایزنی های متعدد به راهی دست نیافت، قرار شد که امام باقر(ع) گره گشای این مشکل باشد. حضرت به وی توصیه کرد که از رومی ها مهلت بخواهد و طی آن با جمع آوری طلا و نقره در قلمرو اسلامی، به ضرب درهم و دینار روی آورد. طی چند ماه سکه های جدیدی در اختیار مردم مسلمان قرار گرفت که با آنها به جای پول قبلی، فعالیت های اقتصادی خود را انجام می دادند.

حاکم مسلمین شخصی را نزد سلطان روم فرستاد و به اطلاع او رسانید چنین برنامه ای را در مورد مرزهای دو کشور قبول نمی کند. رومی ها بر این گمان بودند که با تهدید اقتصادی، برگ برنده ای دارند، ولی با طرح جدید که به پیشنهاد امام باقر(ع) صورت گرفت،

بنابراین ارباب نظامی را پیش گرفتند و گروهی از متمرّدين را که پس از فتح اسلامی به روم پناه برده بودند، علیه کشورهای اسلامی برانگیخته، آنها را روانه سرزمین های مسلمان نشین کردند. این افراد راه سواحل را پیش گرفتند و به قتل، غارت و تجاوز پرداختند تا به کرانه های لبنان رسیدند. سپاهیان مسلمان به تعقیب آنها پرداخته، گروهی را کشته، عده ای را به اسارت گرفتند و بقیه که متواری شده بودند، راه دره ها و پناهگاه های کوهستانی را پیش گرفتند.[22]

حضرت امام محمد باقر (ع) 19 سال و ده ماه پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین (ع) زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت، نشر و تبلیغ فرهنگ اسلامی، تعلیم شاگردان، رهبری اصحاب و مردم، اجرا کردن سنتهای جد بزرگوارش در میان خلق، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نمودن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم، که تنها خلیفه راستین خدا و رسول (ص) در زمین است، پرداخت و لحظهای از این وظیفه غفلت نفرمود. سرانجام در هفتم ذیحجه سال 114 هجری در سن 57 سالگی در مدینه به وسیله هشام مسموم شد و چشم از جهان فروبست. پیکر مقدسش را در قبرستان بقیع - کنار پدر بزرگوارش - به خاک سپردن.

پی نوشت ها

1. بحارالانوار، ج 46، ص 360؛ امالی، شیخ طوسی، ص 95.
2. تلخیص الریاض، سید ابوالفضل حسینی، تهران، 1381 ه. ق. ج 1، ص 12.
3. وسایل الشیعه، ج 11، ص 406.
4. اصول کافی، ج 1، ص 184.
5. ر.ک: بحارالانوار، ج 75، ص 377؛ فروع کافی، ج 5، ص 106.
6. فروع کافی، ج 5، کتاب جهاد، حدیث چهارم.
7. بحارالانوار، ج 46، ص 326.
8. اقتباس از خصال صدوق، باب الثلاثه، ص 118.
9. وسایل الشیعه، ج 12، ص 135؛ فروع کافی، ج 5، ص 106.
10. منتهی الامال، ج 2، ص 79.
11. امام در عینیت جامعه، محمدرضا حکیمی، ص 53 به بعد؛ چهارده اختر تابناک، احمدی بیرجندی، ص 152؛ فرازهایی برجسته از سیره امامان شیعه، ج 1، ص 95-96.
12. اصول کافی، ج 1، ص 183.
13. امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ص 121 و نیز ر.ک: بحارالانوار، ج 46، ص 306 و ج 48، ص 210.
14. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ص 172.
15. امام باقر(ع) جلوه امامت در افق دانش، احمد ترابی، ص 210-219.
16. فتوح البلدان، بلاذری، ص 607-608؛ نهضت مسلمانان در آزادی هندوستان، ترجمه و تالیف مقام معظم رهبری، ص 1112؛ تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص 401؛ تشیع در هند، جان نورمن هالیستر، ترجمه از آذر میدخت مشایخ فریدونی، ص 282.

17 . شیعه در هند، سید عباس اطهر رضوی، ج1، ص231.

18 . تشیع در هند، ص77.

19 . اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص10 14.

20 . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص314.

21 . فروع کافی، ج5، ص111 112.

22 . این دو ماجرا در المحاسن و المساوی بیهقی، ج2، ص232 236، شذرات العقود مقرنری و حیاة الحیوان دمیری آمده که هاشم معروف حسینی در کتاب الاثمه الاثنی عشر نیز آن را نقل کرده است.